

فرزند دلبندم ، متن زير را نقطه گذاري کن .

باساں بود . اميد نا حاواوده اس باره نه اس محله آمده بود . او در کلاس سوم ، سب نام کرده بود و همور نه محله ي حدید ، عادت بکرده بود . اميد ار اسکه هيج دوستي در آنجا نداست ، ناراحت بود و در گوشه اي سسسه بود و فکر مي کرد . مادرس که داست وسايل حابه را حا نه حا مي کرد ، ار او برسد :

«حرا اس قدر ناراحت هسي ؟ نگران ساس ! اسحا هم دوساں حوبي ندا مي کنی .»

نه طرف مرتبي سا که کنار اسحر اسناده بود ، رفم . سلام کردم و گفم : «بعضي ار نحه ها حيلي حوب سا مي کنيد . من هم دوست دارم مثل آن ها سا کنم . ميکن اسب مرا راهباني کنيد ؟»

س ار صحبت هاي مرتبي سا ، در دوره ي آموزسي ، نام بوسني کردم . روزها برد او نه بمرس سا ، برداحم . در طول مدت بمرس ، بارها رر آب مي رفم ، دست و نام حسنه مي سد ؛ اما بعد ار آن سحني ها ، سحه ي حوبي گرفم و حالا ساگر ماهري هسم . فردا مساعاب ساي داس آموزي برگرار مي سود و من براي نه دست آوردن بهرس رنه ، نلاس حواهم کرد .

